

اللهم صل علی محمد و آل محمد

شرح چهل حدیث

روح الله الموسوی الخمینی (ره)

حدیث بیست وسوّم: علم و جهل



مدرسه دانشجویی قرآن و عترت: دانشگاه تهران

تهران – بلوار کشاورز – خیابان 16 آذر – پلاک 25 – طبقه دوم

88968309 – 09125549844

**الحديث الثالث و العشرون‏**

عن علي بن إبراهيم، رفعه إلى أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: طلبة العلم ثلاثة. فاعرفهم بأعيانهم و صفاتهم: صنف يطلبه للجهل و المراء، و صنف يطلبه للاستطالة و الختل، و صنف يطلبه للفقه و العقل. فصاحب الجهل و المراء موذ ممار متعرّض للمقال في أندية الرّجال بتذاكر العلم و صفة الحلم، قد تسربل بالخشوع و تخلّى من الورع، فدقّ اللّه من هذا خيشومه و قطع منه حيزومه. و صاحب الاستطالة و الختل ذو خبّ و ملق، يستطيل على مثله من أشباهه، و يتواضع للأغنياء من دونه، فهو لحلوائهم هاضم و لدينه حاطم، فأعمى اللّه على هذا خبره و قطع من آثار العلماء أثره. و صاحب الفقه و العقل ذو كآبة و حزن و سهر، قد تحنّك في برنسه و قام اللّيل في حندسه، يعمل و يخشى و جلا، داعيا مشفقا مقبلا على شأنه، عارفا بأهل زمانه مستوحشا من أوثق إخوانه، فشدّ اللّه من هذا أركانه و أعطاه يوم القيامة أمانه.

ترجمه «فرمود حضرت صادق، عليه السلام: طلب كنندگان علم سه‏اند. پس بشناس آنها را به شخصيات و صفاتشان. يك صنف طلب مى‏كنند آن را براى جهل و جدال. و يك صنف طلب مى‏كنند آن را براى رفعت جستن و فريب دادن. و يك صنف طلب مى‏كنند آن را براى دانش و بينش.

پس، داراى جهل و جدال آزار ده است و جدل كن است، تعرض كن گفتگوهايى است در انجمن مردان به گفتگوى دانش و توصيف بردبارى، پوشيده است پيراهن فروتنى را، و تهى گرديده از پرهيزگارى. پس، بكوبد خداوند از اين روى بينى او را، و دو تا كند از آن كمر او را.

و صاحب بلند پروازى و فريب داراى فريب است و چاپلوسى، بلندى جويد بر مثل خود از شبيهان خويش، و فروتنى كند از براى دارايان از غير خود. پس او حلواى آنان را هضم كننده، و دين خود را شكننده است. پس، كور كند خداوند بر اين جهت بينايى او را، و جدا كند از نشانه‏هاى دانشمندان نشانه او را.

و داراى دانش و بينش داراى شكستگى و اندوه و شب زندگى است، حنك بندد بر كلاه خود، و برخيزد شب را در تاريكى آن، عمل مى‏كند و مى‏ترسد ترسيدنى، خواننده است، بر حذر است، رو آورنده است بر شأن خويشتن، شناسنده مردم زمان خود است، وحشتناك است از موثقترين برادران خود. پس، محكم كند خداوند از اين روى پايه‏هاى او را، و ببخشايد به او در روز رستاخيز امان خود را.

شرح بأعيانهم تأكيد است از براى ضمير اعرفهم. يعنى، بشناس آنها را خودشان را به طورى كه مشخص و معيّن گردند و مشتبه به غير نشوند، چنانچه گويى: رأيته بعينه. و كلّ شي‏ء فيه حلال و حرام، فهو لك حلال حتّى تعرف الحرام بعينه.

جناب محقق محدّث مجلسى، رحمه اللّه، احتمالاتى داده‏اند و نقل فرمودند در اين مقام، كه اين احتمال كه متعين و واضح است هيچيك از آنها نيست، و آنها نيز به غايت بعيد است، مثل اينكه فرمودند: «بأعيانهم أى، بخواصّهم و أفعالهم المخصوصة بهم، أو بالشّاهد و الحاضر من أفعالهم.» پس از آن فرمايند: «و قيل: بأعيانهم أى، أقسامهم و مفهومات أصنافهم. و قيل: المراد بأعيانهم مناظرهم من هيئتهم و أوضاعهم كالتسربل بالخشوع. » و ديگر احتمالات بعيده.

قوله: و صفاتهم مقصود از اوصاف، آن حالاتى است كه تابع ملكات و مقاصد اين سه صنف است، مثل موذى بودن و مراء نمودن و غير آن. پس، به اين اوصاف معرفى حال آنان گردد و آنها باعيانهم شناخته شوند.

و «جهل» خلاف علم است. و در اين مقام شايد مراد تعميه و اخفاء حق باشد، يا تجاهل و عدم قبول حق باشد. و ما پس از اين، بيان اين مطلب را بيش از اين مى‏نماييم. و مجلسى فرموده «الجهل السّفاهة و ترك الحلم. و قيل: ضدّ العقل. »

و «مراء» جدال در آرا و كلام است. و از همين مادّه است «جدل» كه يكى از صناعات خمس معنونه در منطق است. يقال: ماريت الرّجل أماريه مراء. إذا جادلته . چنانچه در صحاح جوهرى است. و اين كلام گرچه مطلق است، ولى مقصود على الظاهر همين است كه ذكر شد. و در اين مقام احتمال ديگرى است كه ما پس از اين به آن اشاره در يكى از فصول آتيه [مى‏كنيم‏]. و «استطالة» طلب بلندى و ارجمندى است. و «ختل»، به فتح «خاء» معجمه و سكون «تاء»، به معنى خدعه و فريب است. قال الجوهرىّ: «ختله و خاتله، أى خدعه. و التخاتل، التّخادع.

قوله: ممار پس از اين ذكر شود كه چگونه معرفى شده است صاحب مراء به «ممارى»، و صاحب استطاله و ختل به «استطالة» بر امثال، و صاحب «خبّ» بودن كه به معنى خدعه است. قوله: متعرّض للمقال يعنى اظهار نمودن مقالات را. يقال: عرضت له الشّي‏ء إذا أظهرته له و عرض له أمر كذا. و يعرض، أى ظهر. و أندية جمع «نادي» است. و آن محل اجتماع قوم و مجلس و مذاكرات آنان است. و چون متفرق شدند آن را «نادى» نگويند. و از آن است «دار النّدوة» كه در مكه بوده، كه آن را بنا نمودند براى اجتماع در مشاورات. و «ندىّ» بر وزن فعيل، و «ندوة» و «منتدى» و «متندّى» به همين معنى [است‏] چنانچه جوهرى گويد.

بتذاكر العلم متعلق است به «مقال» يا بدل است از «مقال». و صفة الحلم عطف به آن است. و مقصود آن است كه مذاكرات علميه مى‏كند كه خود را از اهل آن منسوب دارد، و توصيف و تحسين حلم كند كه خود را در زمره آنان به شمار آورد، با اينكه نه از اهل آن است و نه در شمار اصحاب اين. علمش جهلى است به صورت دانش، و حلمش از اوصاف كامله معتدله خارج. و ما پس [از] اين ذكرى از اين مقوله مى‏نماييم.

قوله: تسربل از باب تفعلل، به معنى لبس «سربال»، كه پيراهن است، مى‏باشد. يقال: سربلته فتسربل. أى، ألبسته السّربال. و تسربل بالخشوع يعنى پيراهن خضوع به خود پوشاند و اظهار ملازمت آن نمود، چون پيراهن كه ملصق و لازم بدن است، و حال آنكه خالى از آن است، و آن چون پيراهن عاريتى است در او. «و الورع»، به فتح «راء» به معنى احتراز تام از محرمات و مشتبهات است.

قوله: فدقّ اللّه ... محتمل است كه اين جمله، و نظاير آن در دو جمله بعد، دعا باشد، و محتمل است اخبار حال آنها باشد در دنيا يا آخرت، يا هر دو عالم. و «دقّ» به معنى كوبيدن يا اسم صوت است.

قوله: من هذا يعنى به سبب هر يك از اين خصال. و «خيشوم» بالاى بينى است. و مقصود از كوبيدن بينى كنايت از ذلّت و خوارى است، يعنى، خداى تعالى به واسطه اين خصلتها آنها را خوار و ذليل كند.

و پس از اين، اشاره به اين معنى مى‏نماييم.

و «الحيزوم»، به فتح «حاء» مهمله و ضمّ «زاء» معجمه، محل كمربند است. و به معنى وسط سينه، و به معنى استخوانى كه احاطه نموده است مثل حلقه بر حلقوم آمده. و در اين مقام، اوّل مناسب است به مناسبت نسبت «قطع» به آن. و «الخبّ»، به كسر «خاء» به معنى خدعه و خبث و غشّ است. يقال: رجل خبّ- بكسر و فتح- به معنى خداع. چنانچه جوهرى گويد. و «ملق» به معنى تملق گويى و چاپلوسى است. و اين ملازم است با آنچه جوهرى در صحاح در معنى آن گويد: «قال: رجل ملق. يعطى بلسانه ما ليس في‏ قلبه.» انتهى . و اين تفسير به لازم اعمّ است، بلكه معنى آن اظهار تلطّف و تودّد است مخلوط به تخضّع، با آنكه در قلب چنين نيست.

قوله: لحلوائهم مجلسى فرمايد در بعضى نسخه‏ها با «نون» وارد است، در اين صورت (به ضمّ «حاء» مهمله و سكون «لام») به معنى اجرت دلال و كاهن، و آنچه از قبيل رشوه مى‏دهند [مى‏باشد]. و مراد آن است كه اغنيا به او مى‏دهند در قبال كارهايى كه نسبت به آنان مى‏كنند و دين فروشيهايى كه مى‏نمايند. و «الحطم» يعنى شكستن. مجلسى گويد «حطم» شكستن مؤدّى به فساد است.

قوله: خبره محتمل است به ضمّ «خاء» معجمه و سكون «باء» به معنى خبرت و بصيرت باشد. و محتمل است به فتح «خاء» و «باء» باشد. و به مناسبت نسبت فعل به او اوّلى انسب است، گرچه دومى نيز خالى از وجه نيست.

و «الكأبة» به تحريك و مدّ و تسكين، بدى حال و انكسار است از شدت همّ و حزن.

قوله: تحنّك في برنسه يعنى قرار داد تحت الحنك را در برنسش. و «برنس» كلاه بلندى است كه اهل عبادت در صدر اسلام آن را بر سر مى‏نهادند، چنانچه جوهرى در صحاح اللّغة گويد. و محقق مجلسى فرمايد: «اين فقره ايماء دارد به استحباب تحنّك در نماز.» و در اين استفاده نظر است. زيرا كه تحنّك در لباسى كه اهل عبادت مى‏پوشيدند دلالت كند بر استحباب تحنّك مطلقا، نه وقت نماز بالخصوص. بلى، اگر «برنس» لباس مخصوص نماز بود صحيح بود اين استفاده.

و «الحندس»، به «حاء» مهمله مكسوره و «نون» ساكنه و «دال» مهمله مكسوره، شب شديد الظّلمة است، چنانچه جوهرى گويد. و اضافه آن به ضمير بيانيه است، و في حندسه بدل «ليل» است، و محتمل است قريبا كه «حندس» در اين مقام ظلمت شب باشد بنابر تجريد.

قوله: فشدّ اللّه أركانه، «شدّ» به معنى قوّت و احكام است. يقال: شدّ عضده أى قوّاه. «ركن» به معنى آن چيزى است كه قوام و قيام شى‏ء بر آن است. قال الجوهرىّ: «ركن الشّي‏ء، جانبه الأقوى.» و ما آنچه بيان كردنى و مناسب است در ضمن چند فصل به رشته تحرير در مى‏آوريم، و على اللّه التّكلان.

**فصل‏**

بدانكه در محل خود مقرر است كه مقدمات قياس بالنسبة به نتايج، و ادله [و] براهين در هر علمى نسبت به مدلولات و مبرهنات، به منزله معدّات هستند، نه آنكه استقلال تامّ دارند، و نه آنكه بى‏ارتباط باشند يكسره با آنها. و در اين مقام دو طايفه جبرى و تفويضى خلاف كردند و از طريق اعتدال به يكسو شدند، و هر يك به مقتضاى مذهب خود طرفى را اختيار كردند. آن يك گويد كه مقدمات مستقلند كه اگر سدّ باب عالم غيب و قبض افاضه عالم ملكوت گردد، انسان از نفس مقدمات علم به نتايج حاصل كند. و ديگرى گويد كه مقدمات بكلى بى‏ارتباط به نتايج است. و عادة اللّه جارى شده كه پس از مقدمات القاى نتايج در ذهن انسان كند، و مقدمات صورتا مربوط به نتايج است و در حقيقت بى ربط محض است.

و هر يك از اين دو مذهب، چون مذهب هر يك از اين دو طايفه، پيش ارباب معارف حقه و علوم حقيقيه باطل، و حق، وفاقا لأهله، آن است كه مقدمات ارتباط اعدادى دارند، و نفس را حاضر نمايند از براى القاى علوم از مبادى عاليه غيبيه در آن. و ما اكنون در صدد شرح اين مذهب و تزييف آن دو نيستيم، زيرا كه از مقصد ما خارج است، و ذكر آن تطفّلا براى بيان مطلب ديگر است، و آن آن است كه پس از آنكه دانسته شد كه القاى علوم و معارف از عوالم غيبيه و تابع ارتباط نفوس است بدان، چنانچه در حديث است: ليس العلم بكثرة التّعليم، بل هو نور يقذفه [اللّه‏] فى قلب من يشاء. [2] «نيست دانش به بسيارى آموختن و آموخته شدن، بلكه آن نورى است كه مى‏اندازد آن را خدا در دل هر كس مى‏خواهد» پس هر يك از نفوس كه ارتباط به ملكوت اعلى و عالم ملائكه مقربين پيدا كند، القائاتى كه در آن شود القاء ملكى و علومى كه به آن افاضه شود علوم حقيقيه و از عالم ملائكه است. و هر يك كه ارتباط به عالم ملكوت اسفل و عالم جنّ و شيطان و نفوس خبيثه پيدا كند، القائات آن القاى شيطانى و از قبيل جهالات مركبه و حجب مظلمه است. و از اين جهت است كه ارباب معارف و اصحاب علوم حقيقيه تصفيه نفوس و اخلاص نيّات و تصحيح قصود را در تحصيل علوم، خصوصا معارف حقه و علوم شرعيه، اوّل شرط مى‏دانند، و وصيتها در اين باب به متعلمين مى‏نمايند، زيرا كه به تصفيه نفوس و صقالت آن، جهت ارتباط به مبادى عاليه قوّت گيرد. و اينكه جناب ربوبى جلّ جلاله در كريمه مباركه: اتَّقُوا اللَّه وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّه تعليم الهى را مربوط به تقوى فرموده براى همين است كه تقوى صفاى نفس دهد و آن را به مقام غيب مقدس مرتبط كند، پس تعليم الهى و القاى رحمانى واقع گردد، زيرا كه در مبادى عاليه بخل محال است و آنها واجب الفياضيه هستند، چنانچه واجب الوجود بالذات واجب از جميع حيثيات است.

و اگر نفس به واسطه توجه به تعمير خود و مأكل و مشرب خويش و به أنانّيت نفسانيه اشتغال به علوم پيدا كرد و غايت غير الهى شد، القائاتى كه به او شود القاى شيطانى است. و يكى از موازين غير متخلفى، كه گمان مى‏كنم اهل معارف آن را ذكر نكردند، در امتياز بين القائات رحمانى و شيطانى همين است كه ذكر شد، كه خود انسان در بسيارى اوقات مى‏تواند بفهمد. و آنچه به اين نفس غير پرهيزناك داراى كدورت القا گردد از قبيل جهالات مركبه است كه درد بيدرمان نفوس و خار طريق آنهاست، زيرا كه ميزان در علم حصول مفهومات كليه و اصطلاحات علميه نيست، بلكه ميزان آن رفع حجز از چشم بصيرت نفس است و فتح باب معرفة اللّه است، و علم حقيقى آن است كه چراغ هدايت ملكوت و صراط مستقيم تقرب حق و دار كرامت او باشد. و هر چه جز اين است، گرچه در عالم ملك و قبل از رفع حجب طبيعت به صورت علوم است و اصحاب آن پيش ارباب محاورات و مجادلات از علما و عرفا و فقها به شمار آيند، ولى پس از رفع حجاب از چشم قلب و برداشته شدن پرده ملكوت و بيدار شدن از خواب سنگين ملك و طبيعت، معلوم شود كه غلظت اين حجاب از تمام حجابها بيشتر بوده، و اين علوم رسميه سرتاسر حجب غليظه ملكوتيه بوده كه بين هر يك تا ديگرى فرسخها راه مسافت داشته و ما از آن غافل بوديم. النّاس نيام فإذا ماتوا انتبهوا. «مردم در خوابند، و وقتى كه مردند بيدار شوند» و معلوم شود كه در چه كاريم همه و افتضاح و رسوايى اينجاست كه پس از پنجاه سال تحصيل، يا كمتر يا بيشتر، خود ما نيز در اشتباه هستيم و گاهى گمان مى‏كنيم كه تحصيلات ما براى خداست، و از مكايد شيطان و نفس غفلت داريم، براى آنكه حبّ نفس پرده ضخيم بزرگى است كه معايب ما را بر ما پوشانده. و از اين جهت اولياى اطهار و ائمه والا تبار، عليهم سلام اللّه، براى فهماندن خود ما نيز آثار و علائمى جهت امتياز ذكر فرمودند كه ما خود را به آن بشناسيم و نفس خويش را محك‏ كنيم و بيهوده حسن ظنّ به خود نداشته باشيم. و ما پس از اين اشاره به اين علامات كه در اين حديث شريف ذكر فرمودند مى‏كنيم.

پس، معلوم شد كه طالب علوم به تقسيم اوّلى كلى دو طايفه‏اند: يكى آنكه مقصدش الهى، و ديگر آنكه نفسانى باشد. و توان گفت كه اين طايفه غايت مقصدشان جهل است، زيرا كه علوم صوريه كه از براى آنها حاصل شود به حسب حقيقت جهالات مركبه و حجب ملكوتيه است. و اين دو طايفه كه حضرت صادق، عليه السلام، در اين حديث شريف، كه ما به شرح آن پرداختيم، ذكر فرمودند در اين مقصد كه ذكر شد شركت دارند، زيرا كه اصحاب مراء و جدال و همين طور اصحاب استطاله و ختل هر دو اصحاب جهالات و ارباب ضلالات هستند. و از اين جهت آن جهل را كه آن بزرگوار [از] علائم طايفه اولى قرار داده است توان گفت غير از اين معنى متعارف است، بلكه يا مقصود از آن تعميه امور و القاى مردم در جهالت است، يا مقصود از جهل تجاهل و عدم قبول حق است، چنانچه اين هر دو از خواص اصحاب مراء و جدال است. آنها امور حقه و حقايق رايجه را انكار كنند و جهل ورزند براى پيشرفت حرف خود و گرمى بازار باطل و رواج متاع كاسد خويش.

و اينكه حضرت مردم را سه طايفه قرار دادند- با آنكه با يك تقسيم بيش از دو طايفه نيستند و آن تقسيم اوّلى كلى داير بين نفى و اثبات است، و به يك اعتبار و تقسيم از سه طايفه بيشترند- توان گفت براى آن است كه خواستند دو طايفه عظيمه و دو نوع بزرگ را كه بيشتر اصحاب جهالات و ضلالات به آن دو رجوع كنند ذكر فرمايند، و لهذا در روايت ديگر آنها را دو طايفه قرار دادند.

كافى بإسناده عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: من أراد الحديث لمنفعة الدّنيا، لم يكن له في الآخرة نصيب. و من أراد به خير الآخرة، أعطاه اللّه خير الدّنيا و الآخرة. فرمود «كسى كه اراده نمايد حديث را براى منفعت دنيا، از براى او در آخرت بهره‏اى نيست. و كسى كه اراده كند به آن آخرت را، عطا فرمايد خدا به او خير دنيا و آخرت را.»

**فصل‏**

ما پيشتر ذكر مفاسد مراء و جدال را در ضمن يكى از احاديث شريفه كرديم، و چون اينك نيز مناسب است به ذكر بعضى احاديث و بيان شمه‏اى از مفاسد آن مى‏پردازيم. در كافى شريف سند به حضرت صادق، عليه السلام، رساند، قال:قال أمير المؤمنين، عليه السّلام: إيّاكم و المراء و الخصومة، فإنّهما يمرضان القلوب على الإخوان و ينبت عليهما النّفاق.

 «برحذر باشيد از جدال و خصومت در مقال، كه آنها قلوب را مريض مى‏كنند نسبت به برادران، و ريشه نفاق هستند كه نفاق روى آنها مى‏رويد.»

و في الكافى أيضا عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: إيّاكم و الخصومة، فإنّها تشغل القلب و تورث النّفاق و تكسب الضّغائن. «بر حذر باشيد از مخاصمه، زيرا كه آن قلب را مشغول مى‏كند، و باعث نفاق و دورويى مى‏شود، و كينه در دل ايجاد مى‏كند.»

و فيه أيضا عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: قال جبرئيل للنّبيّ، صلّى اللّه عليه و آله: إيّاك و ملاحاة الرّجال.» «فرمود حضرت صادق، عليه السلام، كه جبرئيل به پيغمبر، صلّى اللّه عليه و آله گفت: «بر حذر باش از جدال و گفتگو به طريق مخاصمه با مردم.»

اما بيان آنكه مراء و خصومت در مقابل قلب را مريض مى‏كند و انسان را به دوستان بدبين مى‏كند و نفاق در دل مى‏روياند، آن است كه پيش از اين مذكور شد «4» كه اعمال ظاهريه را در باطن و دل آثارى است متناسب با آنها، و اكنون گوييم كه اعمال سيّئه تأثيرش در قلب بسيار زودتر و شديدتر است، زيرا كه انسان چون وليده عالم طبيعت است و قواى شهوت و غضب و شيطنت با او قرين و متصرف در او هستند- چنانچه در حديث وارد است: إنّ الشّيطان يجري مجرى الدّم من بني آدم [1]- لهذا وجهه قلب به مفسدات و امور موافقه با طبيعت است، و به مختصر مددى از خارج، چه از جوارح انسانى باشد يا خارج از آن، مثل مصاحب و رفيق زشت و بد خلق، در قلب اثر شديد واقع شود، چنانچه در احاديث شريفه نهى از مصاحبت با آنان شده است.

كافى: عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: قال أمير المؤمنين، عليه السّلام: لا ينبغي للمرء المسلم أن يواخي الفاجر، فإنّه يزيّن له فعله و يحبّ أن يكون مثله، و لا يعينه على أمر دنياه و لا أمر معاده، و مدخله إليه و مخرجه من عنده شين عليه. «فرمود حضرت امير المؤمنين، عليه السلام: سزاوار نيست از براى مرد مسلمان كه دوستى كند با فاسق، زيرا كه او زينت مى‏دهد براى او عمل خود را و دوست مى‏دارد كه او نيز مثل خودش باشد، و اعانت نمى‏كند او را بر امر دنيا و آخرتش، و رفت و آمد با او ضرر و عيب است براى او.»

و عن أبي عبد اللّه، عليه السّلام، قال: لا ينبغي للمرء المسلم أن يواخي الفاجر و لا الأحمق و لا الكذّاب.

نكته مهمه نهى از مجالست با اهل معصيت، يا نهى از نشستن در مجلسى كه معصيت خدا در او مى‏شود، يا نهى از موادّه و مخالطه و آميزش با دشمنان خدا، تأثير اخلاق و حالات و اعمال آنهاست در انسان. و از اين‏ها بالاتر در تأثير در قلب، اعمال خود انسان است كه با اندك مداومت و مراقبتى از اعمال سيّئه قلب تأثر شديد پيدا مى‏كند كه تنزه از آن و تنزيه قلب با سالهاى دراز ممكن نشود و ميسور نگردد.

پس، معلوم شد كه انسان اگر اشتغال به مراء و خصومت پيدا كند، نگذرد مدتى مگر آنكه در قلب كدورت و ظلمتى بس هولناك پيدا شود، و خصومت ظاهرى لسانى به خصومت باطنى قلبى منجر شود. و اين خود سبب بزرگ نفاق و دورنگى و دورويى است. پس، بايد مفاسد نفاق را نيز از مفسده‏هاى مراء و جدال شناخت. و شرح فساد نفاق و دورويى را پيش [تر] در ذيل يكى از احاديث داديم و اكنون احتياج به اعاده ندارد.

و جناب صادق، عليه السلام، آثار و علائمى از براى صاحب جهل و مرا ذكر فرمودند كه يكى از آنها اذيت مردم و سوء محضر است، كه خود يكى از ذمائم و مفاسدى است كه براى هلاكت انسان سبب مستقل است. و در حديث شريف كافى وارد است: من آذى لي وليّا فقد بارزني بالمحاربة. [2] اذيت مؤمنين و دوستان حق را مبارزه با حق قرار داده و مخاصمه با آن ذات مقدس شمرده. و احاديث در اين باب بيش از آن است كه در اين مختصر بگنجد.

و ديگر از علامات آنها را مراء و تعرض به مقالات و مذاكرات علميه براى غلبه و اظهار فضيلت قرار داده. و اينكه مراء را از علامات مراء قرار داده، تواند بود كه مقصود از مراء اوّل، صفت قلبى و ملكه خبيثه آن است، و آن را كه علامت قرار داده اثر و علامت ظاهرى آن است.و يكى ديگر از علائم و نشانه‏هاى آن اين است كه توصيف حلم و بردبارى كند با آنكه متصف به آن نباشد. و اين خود نفاق و دوررويى است و ريا و شرك است، چنانچه اظهار خشوع كردن و از ورع خالى بودن نيز از اوضح مصاديق شرك و ريا و نفاق و دورويى است.

پس، اكنون كه معلوم شد اين صفت را مفاسدى عظيمه است كه هر يك از موبقات و مهلكات است. لازم است كه با هر رياضت و زحمتى است خود را از اين خصلت ننگ‏آور و رذيله قلب خراب كن و ايمان كش نجات دهيم، و دل را از اين ظلمت و كدورت تخليص كنيم، و قلب را به خلوص نيت و صدق باطن مزين نماييم و صفا دهيم.

و در اين باب نكته‏اى است كه انسان اگر قدرى تفكر كند در آن پشتش مى‏شكند. و آن اينست كه جناب صادق، عليه السلام، در ذيل اين علامات مى‏فرمايد: فدقّ اللّه من هذا خيشومه و قطع منه حيزومه. «بكوبد خدا بينى او را و قطع فرمايد كمرش را.» و اين عبارت يا اخبار است و يا دعا، در هر صورت به وقوع پيوندد. زيرا كه اگر اخبار باشد، اخبار صادق مصدّق است، و اگر دعا باشد، دعاى معصوم و ولىّ اللّه است و مستجاب خواهد شد. و اين خود كنايه از ذلت و خوارى و رسوايى است، و شايد انسان در دو عالم رسوا و ذليل و خوار گردد. در اين عالم پيش آنانكه مى‏خواست آبرومند شود به واسطه خود نمايى و اظهار فضيلت، به عكس آبرويش ريخته و ارزشش كاسته شود و مغلوب و ذليل آنان شود كه مى‏خواست بر آنها تفوق پيدا كند. و در آن عالم در محضر ملائكة مقربين و انبياى مرسلين و اولياى معصومين و بندگان صالحين رسوا و خوار و ذليل و بيمقدار شود.

پس، واى به حال ما اصحاب مراء و جدال و ارباب هواى نفسانيه و خصومات كه چقدر ما مبتلا هستيم به دست اين نفس خبيث بيعاطفه كه دست از ما بر نمى‏دارد تا در تمام نشآت و عوالم ما را هلاك كند، و هيچگاه در صدد اصلاح آن بر نمى‏آييم و پنبه غفلت در گوش كرده و از خواب سنگين طبيعت بر نخيزيم.

خداوندا، تو مصلح عباد و [مالك‏] قلوب هستى، وجود جميع موجودات در يد قدرت توست و قلوب بندگان در تحت نفوذ اراده تامه تو، ما مالك خود و نفع و ضرر و موت و حيات خويشتن نيستيم، تو قلوب مظلمه و دلهاى با كدورت ما را به نور افاضه خود روشن فرما، و مفاسد ما را به فضل و عنايت خود اصلاح فرما، و دستگيرى از اين ضعفاى بيچاره بنما.

**فصل**‏

چنانچه در فقره اولى از حديث شريف ذكر شد كه از براى مراء يك مرتبه باطنه و ملكه نفسانيه است و يك مرتبه ظاهره است كه وليده آن است و اين مرتبه ظاهره علامت و نشانه آن مرتبه باطنه است، همين طور در اين فقره مردم از فرموده امام، عليه السلام، گوييم كه از براى استطاله و ترفع و ختل و خدعه يك مرتبه باطن و سرّ است كه آن ملكه اين امر است، و يك مرتبه ظاهر است كه نتيجه آن ملكه است.

چنانچه در بيشتر اعمال و افعال از براى قلب نيز حظّى است كه گاه به مرتبه ملكه رسيده، و گاه به مرتبه حال است و اعمال ظاهريه نتايج آنهاست. پس، كسانى كه در آنها ملكه استطالت و ترفع و جاه طلبى و خديعت و عوامفريبى است، علامات و نشانه‏هاى ظاهريه نيز از براى آنهاست كه بعضى از آن را حضرت صادق، سلام اللّه عليه، ذكر فرمودند، كه يكى از آنها خديعه و عوامفريبى است كه خود را از اهل صلاح و سداد قلمداد كند و حال آنكه در باطن چنين نباشد. و اين دسته از مردم، كه گرگانى هستند در لباس ميش و شيطانى هستند در صورت انسان، بدترين خلق خدا هستند و ضرر آنها به دين مردم بيشتر از جيوش مخالفين است.

و ديگر از صفات ظاهره آنان آن است كه نسبت به كسانى كه مورد طمع آنها هستند متملق و متواضع هستند و دام تدليس و تملق و تواضع را مى‏افكنند كه بيچاره مردم ضعيف را صيد كنند و از حلواى شيرين محبت و ارادت آنها و احترامات دنيويه آنها برخوردار شوند، و در عوض از دين خود مايه گذارند و ايمان خود را بفروشند و از دنياى آنها استفاده كنند. اين دسته از مردم آنان‏اند كه در حديث وارد است كه اهل بهشت آنها را ببينند و به آنها بگويند: چه شد كه ما به واسطه تعليمات شما در بهشت آمديم و خود شما جهنمى شديد؟ گويند: ما به قول خود [عمل‏] نكرديم.

و از علايم ديگر آنان اين است كه با اهل نوع خود و اشباه و امثال خود كه طمع دنيوى به آنها ندارند و آنها را خار طريق ترقى خود مى‏پندارند تكبر مى‏كنند و ترفع بر آنها مى‏نمايند، و آنها را حتى الامكان عملا و قولا تحقير مى‏كنند، زيرا كه بيم آن دارند كه اگر شريكى براى آنها پيدا شود از اعتبارات آنها كاسته شود.

و ببايد دانست كه مشكلترين امور و سخت‏ترين چيزها ديندارى است در لباس اهل علم و زهد و تقوى، و حفظ قلب نمودن است در اين طريقه. و از اين جهت است كه اگر كسى در اين طبقه به وظايف خود عمل كند و با اخلاص نيّت وارد اين‏ مرحله شود و گليم خود را از آب بيرون كشد و پس از اصلاح خود به اصلاح ديگران پردازد و نگهدارى از ايتام آل رسول نمايد، چنين شخصى از زمره مقربين و سابقين به شمار آيد. چنانچه حضرت صادق، عليه السلام، در خصوص چهار نفر حواريّين حضرت باقر، عليه السلام، چنين تعبير فرمود. و در وسائل از رجال كشّى سند به أبي عبيدة الحذّاء رساند، قال: سمعت أبا عبد اللّه، عليه السّلام، يقول: زرارة، و محمّد بن مسلم، و أبو بصير، و بريد، من الّذين قال اللّه تعالى: «وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ. أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ.»

و احاديث در اين مقوله بسيار است و فضيلت اهل علم بيش از آن است كه در حوصله بيان آيد. و كفايت مى‏كند درباره آنها حديث منقول از رسول اكرم، صلّى اللّه عليه و آله: من جاءه الموت و هو يطلب العلم ليحيى به الإسلام، كان بينه و بين الأنبياء درجة واحدة في الجنّة. «كسى كه بيايد او را مرگ در صورتى كه طلب كند علم براى زنده كردن اسلام، در بهشت مقام او با مقام پيغمبران يك درجه بيش فاصله ندارد.»

و پس از اين، ان شاء اللّه، ذكرى از فضيلت آنان پيش مى‏آيد. و اگر خداى نخواسته از طريق خلوص بركنار شد و راه باطل پيش گرفت از علماء سوء، كه بدترين خلق اللّه هستند و درباره آنها احاديث سخت و تعبيرات غريب وارد شده است، به شمار آيد. و بايد اهل علم و طلاب اين راه پر خطر اوّل چيزى را كه در نظر گيرند اين باشد كه اصلاح خود كنند در خلال تحصيل. و آن را حتى الامكان بر جميع امور مقدم شمارند كه از تمام واجبات عقليه و فرائض شرعيه واجبتر و سختتر همين امر است.

هان اى طالبان علوم و كمالات و معارف، از خواب برخيزيد و بدانيد كه حجت خداوند بر شما تمامتر است و خداى تعالى از شما بيشتر باز خواست فرمايد، و ميزان اعمال و علوم شما با ميزان ساير بندگان خيلى فرق دارد، و صراط شما باريكتر و دقيق‏تر است، و مناقشه در حساب شما بيشتر شود. واى به حال طالب علمى كه علوم در قلب او كدورت و ظلمت آورد، چنانچه ما در خود مى‏بينيم كه اگر چند مفهومى ناقص و پاره‏اى اصطلاحات بيحاصل تحصيل نموديم، از طريق حق بازمانديم و شيطان و نفس بر ما مسلط شدند و ما را از طريق انسانيت و هدايت منصرف كردند، و حجاب بزرگ ما همين مفاهيم بى‏سر و پا شد، و چاره [اى‏] نيست‏ جز پناه به ذات مقدس حق تعالى.

بارالها، ما معترف به تقصير و مقرّبه گناهيم، نه يك قدمى در راه رضاى تو بر داشتيم و نه يك عبادتى و اطاعتى از روى اخلاص به جا آورديم، تو خود با لطف عميم و رحمت واسعه با ما رفتار فرما، و چنانچه در اين دنيا ستر عيوب ما فرمودى، در آن عالم نيز بفرما كه در آنجا نيازمندتريم به ستر و غفران.

و در اين مقام نيز لازم است آن نكته را كه در ذيل فقره اولاى حديث شريف ذكر شد تذكر دهم. و آن آن است كه در ذيل اين فقره حضرت مى‏فرمايد: فأعمى اللّه على هذا خبره و قطع من آثار العلماء أثره. خداوند بصيرت و بينايى او را كور فرمايد و آثار او را از دفتر علما محو فرمايد. و اين نيز چه اخبار باشد و چه دعا باشد واقع شدنى است. و انسان بايد خيلى بر حذر باشد از اين عماى بصيرت و كورى باطنى كه سر منشأ جميع شقاوتها و ظلمتها و سرچشمه تمام بدبختيها همين نابينايى قلب و كورى دل است. و همچنين محو شدن آثار از آثار علما و از كرامات و عطيّات آنها محروم ماندن، علاوه بر خود حرمان، ننگ و رسواييش در محضر خاصان درگاه حق در روز قيامت بيش از آن است كه به تصور ما درآيد.

**فصل‏**

و از براى صاحب فقه و عقل، يعنى آنان كه غايت تحصيل آنها فقه در دين و ادراك حقايق است، نيز آثار و علائمى است كه عمده آنها را بيان فرمودند.

يكى آنكه به واسطه علم در قلب آنها حزن و اندوه و انكسار وارد شود. و ناچار اين انكسار و حزن براى امور زائله دنيّه دنيويه نيست، بلكه از خوف مرجع و ترس از قصور وظايف عبوديت است. و اين انكسار و حزن علاوه بر آنكه خود قلب را نورانى مى‏كند و صفا مى‏دهد، مبدأ اصلاح نفس و منشأ قيام به وظايف عبوديت و بندگى مى‏شود. و نور علم آرام از دل صاحبش ببرد و دل او را به حق و دار كرامت او آشنا كند، و از مناجات حق تعالى لذتها برد، و شبها را به بيدارى گذراند و قيام به وظيفه بندگى كند. چنانچه فرمايد: قد تحنّك في برنسه، و قام اللّيل في حندسه. كه جمله اول چنين نمايد كه كنايه از لزوم عبادت باشد.

و از علائم اين عالم ربّانى آن است كه با آنكه كاملا قيام به عبوديت كند، باز ترسناك باشد، و نور علم او را هدايت كند به اينكه هر چه قيام به وظايف كنى باز قاصر و مقصرى و از عهده شكر نعمت و حقيقت عبادت برنيايى. پس قلبش مملو از خشيت و خوف شود، و حقّ درباره آنها فرموده است: إنّما يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءَ نور علم خشيت و حزن آورد، و صاحب آن با آنكه اقبال به شأن خود در صلاح نفس دارد، از خوف مرجع آرام نگيرد، و اصلاح خود را از خدا طلب كند، و از اشتغال به غير حق بيمناك باشد، و از اهل زمان خود گريزان باشد و بيم آن داشته باشد كه مبادا آنها او را از طريق إلى اللّه و سفر به عالم آخرت باز دارند، و دنيا و لذايذ آن را به او جلوه دهند. پس، حق تعالى چنين شخصى را تأييد فرمايد و اركان وجودش را محكم نمايد و امان به او در روز رستاخيز عنايت فرمايد. فيا ليتنا كنّا معهم فنفوز فوزا عظيما. و الحمد للّه أوّلا و آخرا، و صلّى اللّه على محمّد و آله الطاهرين.